

تجلیل جامعه‌شناسی "از خودیگانگی" در میان دانشجویان مطالعه‌ای در تهران

دکتر علیرضا کلدی

عضو هیأت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی

جلال صفی‌پور

کارشناس ارشد علوم اجتماعی

چکیده:

تحقیق حاضر، با هدف تحلیل جامعه‌شناسی از خودیگانگی در میان دانشجویان دانشگاه تدوین شده و روش مطالعه در این تحقیق روش پیمایشی است. پس از نگارش پیشینه و ادبیات موضوع و چهارچوب نظری تحقیق، شش فرضیه مطرح شد که با استفاده از تکنیک پرسش‌نامه همراه با مصاحبه از بین ۳۳۶ دانشجوی دانشگاه‌ها تکمیل گردید. فرضیات تحقیق به سنجش عدم انطباق وسیله و هدف، بوروکراسی، عقلانیت، زندگی در کلان‌شهر، فردگرایی و اقتدار واقعیات اجتماعی با از خودیگانگی اجتماعی من‌بپردازد که در نهایت، پنج فرضیه تأیید شد و میان فردگرایی و از خودیگانگی ارتباطی یافته نشد.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی، از خودیگانگی، پرسشنامه، دانشجویان، جامعه، بوروکراسی،

عقلانیت، کلان‌شهر، فردگرایی.

مقدمه و طرح

انسان موجودی است اجتماعی و برای زیستن، از لحظه تولد تا واپسین دم حیات

خود، ناگزیر به همکاری و هم‌نوایی با دیگران است؛ زیرا نیازهای گوناگون انسان وی را وادار می‌نماید تا با کمک و همیاری دیگران موانع و مشکلات را از پیش خود بردارد و نیازهای خود را ارضاء کند. زندگی اجتماعی دارای چنین اهمیتی است که امروز تنها زیستن نوعی، مجازات محسوب نمی‌شود؛ بنابراین، فرد مجبور است که ارزشها و هنجارهای جامعه کلی را بپذیرد و با آنها هم‌نوایی داشته باشد. جامعه‌شناسان از خودبیگانگی را انعکاسی از واقعیات اجتماعی می‌دانند و سعی می‌کنند این پدیده و علل مؤثر بر آن را تبیین و شناسایی کنند.

رشد برون‌زا، افزایش مهاجرت از روستا به شهر، تحولات سریع اقتصادی - سیاسی و فرهنگی جامعه ایران، نوسازی پر شتاب در دهه‌های اخیر در ابعاد فوق‌الذکر و پی‌آمد آن (یعنی وجود دوگانگی در ابعاد مختلف زیست اجتماعی) و حالت گذار (بر اثر برخورد ارزش‌ها و هنجارهای سنتی با ارزش‌ها و هنجارهای نوین) باعث شده است که این دوگانگی در قالب تضاد، بحران و تنش، در ابعاد گوناگون بروز نماید و می‌تواند عامل و محور اساسی به وجود آورنده بیگانگی باشد. (پیران، ۱۳۶۷)

همچنین شکل‌گیری نظام بوروکراسی در همه ابعاد مختلف جامعه، از جمله در امور آموزشی و دانشگاهی، نتیجه طبیعی چنین شرایطی بوده است. بدین ترتیب، نظام دیوان سالاری غیرفعال و ناهمگون یکی از بزرگترین موانع هرگونه توسعه و تحول در بعد فردی و نیز در بعد اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جامعه است. به عبارت دیگر، ساختارهای اجتماعی موجود با افراد و گروه‌های اجتماعی، از جمله با دانشجویان، تعاملاتی دارد که باعث می‌شود دانشجویان، این گروه عظیم سرنواشت‌ساز، نسبت به سایر گروه‌های اجتماعی در خود تعلق واحدی نبینند؛ و این با پدیده از خودبیگانگی ملازم است.

واژه بیگانگی - که ریموند ویلیامز (R. Williams) آن را از دشوارترین واژگان فرهنگ لغت می‌داند و به عنوان یکی از مفاهیم اصلی و عمده جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و

روان‌شناسی اجتماعی مطرح گردیده است (محسنی تیریزی، ص ۲۵). به طرز گسترده‌ای در علوم انسانی جهت تبیین برخی از اشکال و انواع کنش‌ها و واکنش‌ها نسبت به جریان‌ات، واقعیت‌های پیرامونی، فشارهای روانی و تحمیلات اجتماعی به‌کار می‌رود (ستوده، ص ۲۴۴)؛ و باز زندگی اجتماعی امروز سخت عجیب‌گشته است.

از خود بینگانگی، از این رو معنا می‌یابد که ما از پیش برای زندگی انسان ویژگی‌های قابل شده‌ایم که آن‌را از زندگی سایر حیوانات جدا می‌کند. ویژگی اساسی بشر آن است که می‌تواند محیط خود را تغییر دهد. مردم، به موازات تغییری که در محیط اجتماعی‌شان رخ می‌دهد، خودشان نیز تغییر می‌کنند. مطابق یکی از تعاریف، از خود بینگانگی هنگامی اتفاق می‌افتد که محیط اجتماعی یا ساختارهای اجتماعی ایجاد شده توسط انسان، خود او را نیز در سیطره خود بگیرد. مارکس، در تبیین نظام سرمایه داری در چندین مورد چنین وضعیتی را نشان داده است. بدین صورت که مردم از آنچه تولید می‌کنند جدا می‌شوند؛ بر حاصل کار خود کنترلی ندارند؛ از یکدیگر جدا می‌مانند؛ و ماهیت دسته جمعی کار از نظر پوشیده می‌ماند؛ از ظرفیتهای خود برای کنار کردن و تصمیم گرفتن جدا می‌شوند؛ بیشتر این طرز به نظر می‌رسد که دیگران آنان را به کنار مجبور کرده‌اند؛ و در واقع غالباً همین طور است. در حقیقت، از خود بینگانگی، مبدل شدن افراد به غروسک‌های خیمه شب بازی نظام‌های اجتماعی‌ای است که خود آن‌ها را تولید می‌کردند. (یان کریب، ص ۲۵۴)

هربرت مارکوزه می‌گوید: در نظام اجتماعی امروزه، همه ابعاد انسان نفی شده و فقط یک بعد خشک منطقی برایش باقی مانده است و حقیقت وجود او، که چند بعدی است، به یک موجود تک بعدی مسخ شده است. امروزه، بسیاری از جنبه‌های منفی زندگی اجتماعی، تحت عنوان بینگانگی (alienation) می‌گنجد؛ برای مثال، اسارت روز افزون بشر در دست تأسیسات بزرگ تولیدی و سیاسی و نظامی، پزیشان حالی‌های روانی و اجتماعی ناشی از گسترش شهرها، عدم اطمینان به آینده، گرایش به تنهایی در جامعه

صنعتی، پوچی و از هم پاشیدن میانی اعتقادات - همگی - مظاهری از بیگانگی هستند. (صالحی، ص ۱۵۷) همچنین در این راستا، به عنوان مظاهر دیگری از بیگانگی می توان به بی قدرتی (powerlessness)، پوچی (meaninglessness)، بی معیاری یا بی بهنجاری (Normlessness)، بیگانگی یا غربت (cultural estrangement)، انزوای اجتماعی (isolation social) و از خود غریبی یا بحران هویت (self-estrangement) اشاره نمود. از خود بیگانگی، نه تنها در روابط با سایرین وجود دارد بلکه اگر شخص دچار احساسات انفعالی غیر معتدل باشد، در رابطه وی با خودش نیز وجود خواهد داشت. (فروم، ص ۱۵۱)

ارزیابی ماهیت بیگانگی، بدون توجه به روش های جاری زیست و نوع زندگی اجتماعی، مقدور نیست بلکه عوامل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در بروز از خود بیگانگی، مؤثر می باشد. پژوهش حاضر نیز در صدد است، با دیدی جامعه شناسانه، پدیده از خود بیگانگی و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن و رابطه عوامل اجتماعی با از خود بیگانگی را بررسی نماید. زیرا به نظر می رسد که رشد بسیاری از مسائل و مشکلات اجتماعی در از خود بیگانگی اجتماعی نهفته است و از آنجا که جامعه جوان ایران با بسیاری از مسائل و مشکلات این گروه عظیم روبروست، بررسی عوامل اجتماعی و شناخت دقیق تر ابعاد جامعه شناختی پدیده از خود بیگانگی در میان دانشجویان ضروری به نظر می رسد.

اهمیت تحقیق

بیگانگی از خویشتن چنان فراگیر شده است که گویی از همان آغاز جزئی از طبیعت خلق و خوی انسان بوده است. امر غیر عادی، وقتی عمومیت یابد عادی جلوه می کند و یا هنجاری، پدیدار می شود. از خود بیگانگی، یکی از مهمترین مشکلات همه اعصاب تاریخ نیز بوده است. (براندن، ص ۱۴). انبیا نمی تواند از طبیعت خود بگریزد و اگر

سازمان اجتماعی‌انجی را ایجاد کند که با الزامات طبیعی او ناسازگار باشد، او را از ایفای نقش خویش در مقام یک موجود عاقل و مستقل منع خواهد کرد؛ و پیامد آن جز فاجعه جسمی و روانی چیز دیگری نخواهد بود. (همان، ص ۲۹۵). تزلزل مبانی اخلاقی، گسسته شدن پیوندهای عاطفی، تنهایی، افزایش میزان مصرف مواد مخدر، الکلیسم، انحرافات اجتماعی، انزوا، احساس پوچی، افزایش میزان خودکشی؛ همچنین افزایش میزان افراد مبتلا به بیماری‌های روحی و روانی، از مسائل انسانی‌ای هستند که به نوعی با پدیده از خود-بیگانگی و علل مؤثر در به وجود آمدن آن در ارتباط می‌باشند. اهمیت این تحقیق از آن جهت است که با مطالعه و بررسی پدیده از خود-بیگانگی - هر چند به صورت محدود - می‌توان از ابعاد زیان بار آن کاست و در جهت رفع آن چاره جویی نمود. تحقیق بر روی پدیده فوق و ابعاد مرتبط با آن، اهمیت و ضرورت اینگونه تحقیقات را نمایان می‌سازد. "مقداری از درجات از خود-بیگانگی از ضرورت تشکیل جامعه انسانی نشأت می‌گیرد؛ اما امروزه ما بسیاری از عوامل غیر ضروری از خود-بیگانگی را از راه دست خود ایجاد نموده‌ایم." (Kamenetsky, p.2) بنا بر این همه، بنا ساخت و بررسی این عوامل می‌توان زمینه مناسب‌تر زیست انسانی را برای افراد روشن نمود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اهداف

هدف کلی این پژوهش، بررسی جامعه‌شناختی پدیده از خود-بیگانگی در میان دانشجویان است. همچنین هدف از این تحقیق، بررسی مبانی نظری دیدگاه‌های موجود در زمینه از خود-بیگانگی می‌باشد. در مرحله بعد، برخی از مفاهیم موجود در نظریات که با جامعه مورد مطالعه از تباط بیشتری دارد، مورد استفاده قرار می‌گیرد و به شاخص‌های قابل سنجش تبدیل می‌شود. در نهایت، این مفاهیم و شاخص‌ها در نمونه آماری مورد مطالعه بررسی شده، میزان مطابقت آن‌ها با آنچه در نمونه مورد مطالعه وجود دارد

سنجیده می‌شود. بدین ترتیب، بررسی مفهوم از خودبیگانگی و سنجش آن در میان دانشجویان و نیز شناخت عوامل مؤثر در آن از خودبیگانگی دانشجویان، از اهداف این تحقیق است.

پیشینه و ادبیات موضوع

گرچه واژه بیگانگی در تاریخ تفکر اجتماعی واژه‌ای مهم است، متفکران درباره تاریخ قدمت این واژه اختلاف نظر دارند. برخی چون آدرنو، اتزیونی، لوکاس و میلز معتقدند که بیگانگی پدیده‌ای خاص جامعه فوق مدرن، و صنعتی است. اتزیونی می‌گوید: جامعه صنعتی نمونه بارزی از جامعه بیگانه است. لوکاس نیز معتقد است که بیگانگی مرضی است. مدرن و نوظهور که تا قبل از قرن ۱۹ ناشناخته بود. سی‌رایت میلز نیز اعتقاد دارد که بیگانگی پدیده جامعه معاصر است.

گروهی دیگر از متفکران نظیر فیوثر، فروم، مزاروبین، مارکوزه و گافین آن را نه ابداعی نو و واژه‌ای جدید، بلکه پدیده‌ای کهن و تاریخی می‌دانند. به نظر این متفکران، ریشه‌های بیگانگی به نخستین دوره‌های تاریخ منظم بر می‌گردد و آثار اولیه آن در بخش‌هایی از تاریخ فلسفی - مذهبی - اسطوره‌ای و ادبیات کهن مشهود است. بیگانگی در ادبیات یونان و عهد عتیق مضمونی بارز است. (Young, p.1)

اریک فروم معتقد است که تاریخ بیگانگی به دوره پیامبران عهد عتیق - که هنوز بت پرستی رواج داشت - باز می‌گردد. انسان‌های بت پرست در مقابل چیزهایی که خود ساخته بودند کرنش می‌کردند. (محسنی تبریزی، ص ۲۷) با نهضت پروتستان، مفهوم بیگانگی معنای دیگری یافت. کن (Kan) می‌گوید پروتستانیزم بود که بیگانگی را مترادف با واژه مرگ زوجی یا معنوی به کار برد. مرگ زوجی، در واقع، یعنی جدایی معنوی انسان از خدا؛ و ریشه در عصیان و معصیت انسان دارد.

لیستهایم معتقد است که مفهوم بیگانگی در افکار فلسفی یونان خصوصاً در آراء

پلوتینوس مطرح بود: پلوتینوس، واضع مکتب نوافلاطونی، بیگانگی را نوعی فقدان یا غیبت معرفت می‌پنداشت. به نظر او، درک هستی و تصور وجودی از خود محصول عقل و خرد است. کوتاهی در پرورش عقل یعنی زندگی در دنیای ناشناخته‌ها و سلطه جهانی مادی، جهانی غاری از معنی و مفهوم و جهانی بیگانه. انسان اگر تابع خود عقل باشد می‌تواند در جهان زندگی کند. به نظر پلوتینوس، جایگاه هستی فرد دقیقاً با میزان تلاش وی در نیل به تصویری وجودی از خود ارتباط مستقیم دارد. چنین تلاش فکری فرد را از بیگانگی و جهل به در می‌آورد و او را از یوغ جهان مادی می‌رهااند. و این نقطه پایان بیگانگی و سر آغاز خود آگاهی است. پس از رنسانس، واژه بیگانگی مورد توجه بسیاری از فلاسفه، متفکرین اجتماعی، ادبا، شعراء، نویسندگان و روشنفکران قرار گرفت. از فلاسفه قبل از هگل، واضعان مکتب قرارداد اجتماعی یعنی هابسن، لاک و روسو، بیشتر از همه از واژه بیگانگی استفاده کردند. فلاسفه عصر تنویر، با این که به پیشرفت و تعالی و عقل‌گرایی و باورهای خوش بینانه واضعان مکتب قرارداد اجتماعی اعتقاد راسخی داشتند، از جامعه و انسان به گونه‌ای دیگر یاد می‌کردند. (محبینی تبریزی، ص ۲۸) اندیشه‌های روسو - در رساله‌ای درباره نابرابری - شاید نخستین سرچشمه مفهوم دقیق از خود بیگانگی در غرب باشد. روسو خوی طبیعی انسان و تأثیر فاسدکننده جامعه بر آن، برابری طبیعی انسان‌ها و نابرابری خود-نهاد آن‌ها و وحشت تخریب طبیعت بشری به دست جامعه را چنان تصویر کرد که توانست نظرهای انتقادی جدیدی را نسبت به وضع نابسامان بشر برانگیزد. (ستوده ص ۲۴۵) روسو بنا تأکید بر نیک طبیعتی و پاک سرشتی انسان در حالت طبیعی می‌خواست نیروها و تأثیرات فاسد کننده و تباه‌گر جامعه و تمدن و مالکیت خصوصی را نشان دهد. روسو می‌گفت انسان بدون چشم‌پوشی از حق طبیعی خود قادر نخواهد بود که در مدینه به عمل و زندگی بپردازد.

هگل را می‌توان نخستین اندیشمندانی به‌شمار آورد که به بحثی فلسفی و گسترده در

باره مفهوم از خود بیگانگی - به صورت جدی - پرداخت. هگل می‌گوید: تاریخ انسان، در عین حال تاریخ بیگانگی او نیز است. از دیدگاه هگل، بیگانگی به وسیله شکاف و جدایی‌ای که میان دانش عینی (objective knowledge) و فهم معنوی (subjective understanding) رخ می‌دهد، شناخته و تعریف می‌شود. (Young, p.2)

هگل جستجوی بی‌وقفه و مستمر انسان برای دریافتن جوهر مطلق و رهیدن از بیگانگی را جریانی مداوم و دایمی می‌داند. خروج از بیگانگی و نیل به آگاهی، به دو عامل بستگی دارد: یکی طبیعت انسان؛ و دیگری ماهیت ذات اجتماعی؛ که ترکیبی است از قلمرو زندگی و تفکر انسان؛ یعنی قلمروی که انسان در آن می‌زید و فکر می‌کند مثل دولت، فرهنگ، جامعه. هگل ذات اجتماعی را اساساً جنبه‌ای روحی و معنوی می‌پندارد که هم واجد کیفیتی اعم و هم دارای کیفیتی اخص است.

آنچه از نظر هگل استنباط می‌شود، متین این واقعیت است که وی بیگانگی را "واقعیتی فکری" می‌پندارد و آن را در مفهوم بیگانگی انسان از آگاهی به کار می‌برد؛ و خروج از بیگانگی و ورود به آگاهی را تنها از طریق "معرفت هنر، دین و فلسفه" محتمل می‌داند.

تبین و تحلیل مفهوم بیگانگی، پس از هگل نیز دنبال شد؛ مخصوصاً هگلی‌های جوان چون هس (M. Hess) و مارکس بررسی درباره مفهوم بیگانگی را ادامه دادند. اینان، بر خلاف هگل کانون توجه خود را از دنیای ذهن به دنیای واقعی و عینی تغییر دادند و کوشیدند بیگانگی را به جنبه‌ها و زمینه‌های اقتصادی و زندگی اجتماعی تعمیم دهند. هس در اثر معروف خود، «جوهر پول»، به بیگانگی انسان از خودش جامعه اشاره می‌کند و پول را بیگانه ساز زندگی انسان معرفی می‌کند. به نظر هس، پول، در همان حال که نشان‌گر توانایی‌های آدمی است عامل بروز بیگانگی در زندگی اجتماعی انسان نیز است. (محسنی تبریزی، ص ۳۰ و ۲۹) مارکس مفهوم از خود بیگانگی را از هگل و فویرباخ گرفت و آن را در معنای وسیع‌تری به کار برد. به احتمال زیاد، مارکس

تعبیر مذکور را از کتاب "جوهر مستی‌خیت" فویرباخ و "نمؤدشناسی" هگل به عاریت گرفته است؛ اما به آن - که دارای مفهومی تئولوژیک و سپنس اومانیستی و اخلاقی بود - بیشتر آهنگی. جامعه‌شناسانه و واقع‌گرا می‌دهد. (گوویچ، ص ۱۸۱) مارکس می‌گوید: هستی عینی به نحوی عینی عمل می‌کند و اگر عینیت جزو ذاتی تعیین او نمی‌بود، عینی عمل نمی‌کرد. این موجود در اصل منشائی طبیعی دازد اما چون خود نیز وضع شده‌اشیاء است، خلاق است و اشیائی را نیز وضع می‌کند. (آرون، ص ۲۳۷) توجه به مفهوم بیگانگی و دقت در علل و آثار آن، به طور گسترده‌ای پس از مارکس ادامه یافته است. دیدگاه‌ها و مکاتب متفاوت و بعضاً مغایر و متضادی، چه در حوزه‌های جامعه‌شناسی و چه در حوزه‌های روان‌شناختی و روان‌شناسی اجتماعی، در تحلیل و تشریح آن کوشیده و در صدد تبیین آن بوده‌اند.

دکتر نیکوس گوس گونیس (Nikos Gousgounis)، محقق یونانی، ۱۲ مفهوم مدرن و جدید از "از خود بیگانگی" ارائه نموده است:

۱- از خود بیگانگی به واسطه عقلانیت (rationality) و نقطه مقابل آن یعنی عدم عقلانیت؛

۲- از خود بیگانگی ناشی از مشکل یا بحران هویت ملی، مهاجرت و تغییر مفاهیم؛

۳- از خود بیگانگی به واسطه شکاف میان اطلاعات و دانش؛

۴- از خود بیگانگی ناشی از پدیده‌ای که اخیراً شاهد آن هستیم، یعنی از هم گسسته شدن و قطعه قطعه شدن زندگی اجتماعی - که بیشتر به وسیله رسانه‌ها صورت می‌گیرد - و تأثیر عملی آن بر روی زندگی اجتماعی؛

۵- از خود بیگانگی ناشی از روند ورژن مدرن زندگی جدید و تصور درونی از

مفهوم زمان؛

۶- از خود بیگانگی به واسطه بی‌هنجاری - که در بسیاری موارد با جریان قدرت و

زور در ارتباط است؛

۷- از خودبیگانگی به واسطه شبیه سازی، به خصوص تحت تأثیر رسانه‌ها و اعمال تبلیغاتی و اخیراً به وسیله تکنیک‌های کامپیوتری؛

۸- از خودبیگانگی به واسطه نهایت آزادی (تکثرگرایی pluralism) و عدم پابندی به ارزش‌ها و احساس ناتوانی و عدم اختیار در فرد؛

۹- از خودبیگانگی ناشی از شیء گشتگی - وقتی که روابط انسانی به وسیله اشیاء تعین می‌یابد؛

۱۰- از خودبیگانگی ناشی از فردگرایی در زندگی شهری جدید و فرار گرفتن در دهکده جهانی (global village)؛

۱۱- از خودبیگانگی به واسطه زندگی در یک محیط پرخطر و عدم وجود امکان انتخابی دیگر؛

۱۲- از خودبیگانگی به واسطه تغییرات مستمر (eternal changes) و دائم، پوشاک، مدل‌های جدید و زندگی جدید به شیوه مصرف‌گرایی (Gousgounis, p.2)

امروز مفهوم از خودبیگانگی در زمینه‌های مختلفی بسط یافته و ابعاد گوناگونی به خود گرفته است. ملوین سی من و آرتور نیل در سال ۱۹۶۰ در تحقیقی با عنوان بیگانگی در سازمان‌های اداری به نتایج متعددی دست یافته‌اند که اهم آن به شرح زیر است:

(۱) بیگانگی از کار را می‌توان مترادف با بی‌قدزتی در نظر گرفت؛

(۲) بیگانگی از کار، با تحریک شغلی (ارتقاء شغلی) رابطه‌ای به شدت نیرومند دارد که جهت آن معکوس است؛ یعنی هر چه میزان بیگانگی از کار نزد افراد شاغل در یک واحد اداری بیشتر باشد، به همان میزان ارتقاء و تحریک شغلی در آنان کاهش می‌یابد؛

(۳) هر چه افراد روابط صمیمانه‌تری در قالب گروه‌های غیر رسمی با یکدیگر داشته باشند، از میزان بیگانگی از کار کمتری برخوردار خواهند بود؛ به عبارت دیگر، میان داشتن روابط صمیمانه در قالب گروه‌های غیر رسمی و میزان بیگانگی از کار رابطه‌ای معکوس وجود دارد. (seeman and Neal, p.22)

لوئیس هریس نیز در سال ۱۹۶۶ تحقیقی را در زمینهٔ از خود-بینگانگی انجام داد. وی برای سنجش بینگانگی گزینه‌های زیر را در قالب پاسخ‌های "موافقم" یا "موافق نیستم" برای نظرسنجی طرح کرد:

تنها تعداد کمی از مردم آنچه را که من دوست دارم می‌پسندند؛ افرادی که همچون من فکر می‌کنند زیاد نیستند؛ روز به روز ثروتمندان بر ثرویشان و فقیران بر فقرشان افزوده می‌شود؛ گردانندگان کشور واقعاً نگران آنچه برای افرادی مثل من اتفاق می‌افتد نیستند؛ من احساس می‌کنم در اموراتم تنها رها شده‌ام.

طبق یافته‌های این نظرسنجی، ۲۴ درصد از افراد نمونه تحقیق - که از آمریکائیان بالغ و در سطح ملی انتخاب شده بودند - دچار بینگانگی بودند. همین نسبت، در میان پاسخگویان سیاه‌پوست ۳۴ درصد بود.

دو سال بعد هریس همین مجموعهٔ سؤالات را تکرار کرد و در کل، نسبت آمریکائیان بیگانه به ۳۰ درصد افزایش یافته بود؛ در حالی که در میان سیاه‌پوستان این میزان ۵۴ درصد بود. و این در حالی بود که در سال ۱۹۶۶ سفیدپوستان کم‌درآمد، در تحقیق هریس، بیش از سیاه‌پوستان بیگانه شده بودند. (خوراسگانی، به نقل از Josephson, 1966, p.168)

بولو، برای تعیین وضعیت بینگانگی در میان اقلیت‌ها، بر روی جامعه‌ای از سیاهان طبقهٔ متوسط تحقیقی را انجام داد. وی در تحقیق خود بی‌قدرتی، آنومی و مقیاس‌های آنروای اجتماعی را اندازه‌گیری کرد. و به این نتیجه رسید که بینگانگی در یک گروه اقلیتی خصلتی ویژه دارد و محصول زندگی حاشیه‌ای است. (خوراسگانی، به نقل از Bulfoagh, p.88)

همچنین، تحقیقی با موضوع بینگانگی اجتماعی، به همراه بررسی مؤزودی بینگانگی اجتماعی، در میان پذیرفته‌شدگان مرکز آموزشی علامه حلی تهران در سال ۷۲-۷۱ انجام شد. تحقیق فوق دارای ۱۰ فرضیه بود و رابطهٔ محل تولد پاسخگویان، میزان تحصیلات والدین، اشتغال مادر، موقعیت شغلی والدین، نوع خانواده، بُعد خانوار و... با

از خودبیگانگی بررسی شد. در تحقیق فوق، فرضیه وجود رابطه میان نوع خانواده پاسخگو و میزان بیگانگی اجتماعی تأیید شد و سایر فرضیات مورد تأیید قرار نگرفتند. (خوراسگانی، ۱۳۷۱)

تحقیق دیگری در سال ۷۴-۱۳۷۳ تحت عنوان بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر بیگانگی از کار و رضایت شغلی کارگردانان و تهیه کنندگان شبکه های اول و دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران انجام شد که دارای ۹ فرضیه بود و در آن ارتباط جنسیت با از خودبیگانگی رد شد؛ و ارتباط تحصیلات، سابقه کار، رابطه دوستانه با همکاران، و رضایت شغلی با از خودبیگانگی مورد تأیید قرار گرفت. (رستمی هواروق، ۱۳۷۳)

در تحقیق دیگری در سال ۱۳۷۹؛ تحت عنوان بررسی میزان بیگانگی از کار در ساختار و نظام اداری ایران، تأثیر عوامل فردی بر ایجاد احساس بیگانگی از کار مورد تأیید قرار گرفت. (قدیمی، ۱۳۷۹)

این تحقیقات نشان می دهد که از دیرباز، محققان، به موضوع از خودبیگانگی علاقمند بوده و برای شناخت آن و پی بردن به علل بروز آن تلاش کرده اند.

مباحث نظری

علی رغم توجه زیاد به مفهوم بیگانگی از سوی علمای علوم انسانی و وضع و بسط تئوری هایی در این باب، هنوز این پدیده به طور جامع و سیستماتیک شناخته نشده است. شاید این خود یکی از علل پراکندگی آراء و نظریات مختلف در باب مفهوم بیگانگی باشد. که نه تنها از ارتباط موضوعات، مفاهیم و متغیرهای مطروحه در این نظریه ها کاسته بلکه بر پیچیدگی خود مفهوم و دشواری ارائه تعاریف مفهومی و علمی افزوده است. به طور کلی، تنظیم و طبقه بندی نظریه های بیگانگی در حوزه های علوم انسانی، علی الخصوص جامعه شناسی و روانشناسی، بر اساس دو محور صورت پذیر است:

(۱) شیوه، جهت و طرز گروه بندی؛

۲) حوزه علمی و حیطه تخصص و تنبع.

الف) شیوه، جهت و طرز گروه‌بندی^۱

از این دیدگاه، نظریه‌ها و بررسی‌های مربوط به بیگانگی را می‌توان در سه گروه متمایز قرار داد:

۱- گروهی که جهت‌گیری ارزشی (value-oriented) دارند و می‌کوشند ساختارهای اجتماعی و فرهنگی موجود را فرو ریخته و طرحی نو دراندازد؛^۲

۲- گروهی که فاقد جهت‌گیری ارزشی (noni-value-oriented) اند. این دسته می‌کوشند بدون ایجاد تغییر و تحولی در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی موجود، شاخص‌ها و پارامترهای بیگانگی را مشخص و معین کنند؛^۳

۳- گروهی که جهت‌گیری دایره‌المعارفی دارند و در آراء خود التقاطی‌اند. این دسته سعی می‌کنند آراء و نظریه‌های تئورسین‌های بیگانگی را گردآوری و آن‌ها را مجدداً تدوین و تنظیم نمایند.

رگروه نخست، منتقدان اجتماعی جدید نظیر گودمن، اریکسون، تیلیچ، منی، شیلز، ریزمن و هنری، و برخی از نظریه پردازان کلاسیک چون کارل مارکس و فردریک انگلس، و برخی از نومارکسیست‌ها نظیر فروم، هابرماس، تئودور آدنور، مناکس هوردهایم و ادگار فردریک انگلس را در بر می‌گیرد. این صاحب نظران ساختار اجتماعی جامعه معاصر را عامل اصلی بیگانگی انسان معرفی می‌کنند و بر تغییر آن تأکید می‌ورزند. در گروه دوم، نظریه پردازانی چون دورکیم و مارتن گرانز دارند که می‌کوشند غالب گرایش‌های ارزشی را از مدل خویش حذف نمایند. سعی عمده آن‌ها بر این است که صرفاً واقعیت‌های اجتماعی را جمع‌آوری و گزارش کنند. نحوه چنین اطلاعاتی ساخت اجتماعی و فرهنگی را متأثر سازد یا خیر؛ لازم به ذکر است که، گرچه مارتن گرانز در این گروه بندی قرار دارد، او جزو گروه سوم نیز شمار می‌آید؛ زیرا وی در تدوین نظریه

آنومی اجتماعی خود شدیداً تحت تأثیر آراء دروکیم و بارکس قرار دارد. بالاخره در گروه سوم، به نظریه پردازانی چون کنیستون (Keniston)، ایزرئیل (Isreal)، جانسون، بیزاگ (Beasag)، فیوئر (Feuer)، کن (Kan)، سیمن، نیبیت و آپل بانم بر می‌خوریم. این افراد، بیش از آن‌که چیزی بر دیدگاه و آراء صاحب نظران دیگر بیفزایند، سعی در جمع‌آوری تنظیم و تدوین سیستماتیک نظریه‌های دیگران و عرضه آن‌ها در شکل و قالبی نو دارند. ارزش کار این دسته از آن جهت است که با شناسایی زمینه‌ها و جنبه‌های خاصی از دیدگاه‌های نظری و بر جسته کردن برخی از نکات مهم، زمینه را برای استخراج و تنظیم و فرضیات آزمون پذیر آماده می‌سازد.

ب - حوزه علمی و حیطه تفحص و تتبع

محور دیگری که بر اساس آن می‌توان به طبقه بندی سیستماتیک نظریه‌های بیگانگی پرداخت حوزه مطالعه و تفحص و تتبع است. از این منظر، نظریه‌های بیگانگی را می‌توان در دو طبقه کلی قرارداد:

۱. نخست قلمرو جامعه‌شناسی و یا قلمرو نظام اجتماعی، قلمرو روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی. (محسنی تبریزی، صص ۴۰ و ۴۱).

در قلمرو جامعه‌شناسی و نظام اجتماعی، که حاوی حوزه‌ها و مکاتب مختلفی است، بیگانگی از مفاهیم اساسی و کلیدی است. مع‌هذا، در میان جامعه‌شناسان بر سر معنی و مفهوم بیگانگی اجماع و اشتراک نظر کاملی وجود ندارد؛ از این رو، تعاریف مفهومی عدیده‌ای از سوی صاحب نظران مختلف برای تحلیل و تبیین واژه مورد توجه قرار گرفته است.

البته برخی آراء جامعه‌شناسان در باب بیگانگی، در پاره‌ای از احوال و زمینه‌ها یا یکدیگر مشترک هستند (از قبیل: ۱) برخی حوزه‌های جامعه‌شناسی، ریشه‌های بیگانگی و جمل آن را نه در درون فرد بلکه در بیرون او و در واقعیت‌های اجتماعی، نهادها،

ساختارها، روابط اجتماعی و نظایر آن جستجو می‌کنند؛ ۲) نقطه عزیمت آن‌ها از جامعه و ساخت اجتماعی است؛ ۳) احساسات افراد را در مقابل جامعه می‌سنجند؛ ۴) واحد تحلیل آنها جمع است و نه فرد؛ ۵) بیگانگی را امری تحمیلی و مسئله‌ناخواسته‌ای به‌شمار می‌آورند که از سوی نظام اجتماعی بر فرد تحمیل گردیده است.

به بیانی دیگر، آراء و نظریات جامعه‌شناسان در باب بیگانگی را عمدتاً می‌توان در دو حوزه نظری - نظریه نظم اجتماعی و نظریه انتقادی - متمرکز دانست.

نظریه نظم اجتماعی - که آمیخته‌ای است از نظریه ارگانی اسپنسر و داروین، نظریه درون‌فهمی وبر، نظریه آنومی دورکیم و نظریه فونکسیونلی پارسونز - جامعه را دستگاهی متشکل از اجزای هماهنگ با ارزش‌های هم‌رنگ می‌بیند که لاینقطع محدوده خود را حفظ و نگهداری می‌کند و در وفاق و تعادل و توازن مداوم زندگی می‌کند. از این رو، ماهیت مسایل اجتماعی در این نظریه بنی‌هنجار به نظر می‌آید. بی‌هنجاری یعنی پریشانی و سرگشتگی آدمی در برابر قوانین، قواعد و گنج‌های اجتماعی؛ بدین معنی که هنجارهای اجتماعی اقتدار و جنبه مطلوب خود را بر فرد از دست می‌دهند. در نتیجه، فرد نمی‌تواند جهت رفتار خویش را تعیین کند. همچنین، بی‌هنجاری، وضعیت اجتماعی ویژه‌ای است که در آن هنجارها و معیارهای اجتماعی دچار پریشانی و یا با یکدیگر ناهم‌ساز هستند و فرد برای هماهنگ شدن با آن‌ها دچار سردرگمی و سرگشتگی می‌شود. در چنین وضعیتی، فرد به درون خود پناه می‌برد و بدینانه همه پیوندهای اجتماعی را نفی می‌کند. از این رو، در نظریه نظم اجتماعی کلیه اختلالات، نابسامانی‌ها، کژ رفتاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی، پی‌آمد بی‌هنجاری، بیگانگی و بازیگری و نظارت ناکافی به حساب می‌آیند.

از سوی دیگر، نظریه انتقادی نظام اجتماعی را مجموعه‌ای از تضادها و کشاکش‌های دایمی میان گروه‌ها و قشرها و طبقاتی می‌داند که دارای منافع، اهداف و آرمانهای متفاوت هستند. نظم اجتماعی، در واقع حاصل تحمیل منافع و آرمان‌های طبقه

بالادست بر طبقه زیردست است. (مجتبی تبریزی، ص ۴۲ و ۴۴) در مدل مارکسیستی، ایدئولوژی و کارکردهای اجتماعی آن فقط از دیدگاه طبقه مسلط تعریف شده است. به این صورت که ایدئولوژی عبارت است از به رسمیت شناختن موقعیت (منافع) طبقه مسلط از سوی دیگر طبقات اجتماعی. بنابراین، ایدئولوژی، برای دیگر طبقات در حکم ایفون است؛ زیرا باعث از خود بیگانگی و جدایی آن‌ها و در نهایت اضمحلال انرژی انقلابی آنان می‌گردد. (گی‌روشه، ص ۸۶). پس، با این حساب باید گفت که ایدئولوژی در خدمت طبقه پالادست و در جهت نظم و منافع آن طبقه حرکت می‌کند. این به آن معنا است که نهادهایی که اکنون تبلور یافته‌اند، بالاتر و فراسوی افرادی تصور می‌شوند که اتفاقاً آن‌ها را در همین لحظه می‌جسم می‌سازد. به عبارت دیگر، نهادها به عنوان پدیده‌هایی که واقعیتی از آن خودشان ندارند به تجربه در می‌آیند و واقعیت‌هایی تصور می‌شوند که همچون یک پدیده خارجی و الزام‌آور، در برابر فرد قرار می‌گیرند. (ریترز، ص ۳۲۶) به عبارت دیگر، در لحظه سوم، فرد ساخته‌های بیگانه از خویش را به درون خود می‌برد و از آن خویش می‌سازد. این جریان همان درون افکینی (introjection) است. در سنت جامعه‌شناسی غرب، برخی از جامعه‌شناسان - مانند وبر - بر لحظه نخست، و امثال دروکیم بر لحظه دوم، و برخی - مانند مید - بر لحظه سوم تأکید دارند. نظریه انتقادی اجتماعی تأکید دارد که این جریان‌ها هر کدام - لحظه‌ای از فراگرد دیالکتیکی زندگی انسان را تشکیل می‌کنند.

نظریه انتقادی اجتماعی، نظام اجتماعی موجود را اساساً بیمارگونه می‌پندارد و بر این باور است که معیارها و سنجه‌های تعریف سلامت اجتماعی امکانات نهفته عینی‌ای هستند که چنانچه شکوفا شوند و تحقیق پیدا کنند، جامعه‌ای سالم پدید خواهد آمد. از مقایسه دو نظریه فوق می‌توان این‌طور استنباط نمود که ماهیت مسایل اجتماعی در نظریه نظم اجتماعی، بی‌هنجاری (آنومی) است؛ حال آنکه در نظریه انتقاد اجتماعی آنچه بیشتر به چشم می‌خورد بیگانگی انسان از فرآورده‌های فرهنگی و اجتماعی

می‌توان گفت جامعه‌شناسان از خودبیگانگی را انعکاسی از واقعیات اجتماعی به حساب می‌آورند و علل آن را تضاد میان آزادی و عقل، اثرات تقسیم کار، مالکیت خصوصی، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی، روابط صنعتی، و غلبه تولیدات انسان‌پر خود را می‌دانند؛ از سوی دیگر، روانشناسان نیز با تأکید بر این فرض که علل بیگانگی روان‌شناختی هستند می‌کوشند از خودبیگانگی انسان را به شالوده شخصیت، مزاج و نیروهای سرکش درونی ربط دهند و از این رو، به حقایق و واقعیات اجتماعی چندان توجهی نمی‌کنند.

شاید این گفته آیان تیلور قابل قبول باشد که ماهیت و سرشت فراگرد بیگانگی، به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته، نیازمند بررسی عوامل اجتماعی و روانی - توأماً و در ارتباط و همبستگی با یکدیگر است؛ چه، به این واقعیت باید توجه نمود که انسان، هم سازنده جامعه و تاریخ است و هم تحت تأثیر فرآورده‌های خود می‌باشد. از این رو، رابطه انسان با ساخته‌های او فراگردی دیالکتیک دارد و این جریان را باید در تمام مراحل بیگانگی مدنظر داشت. (منحسنی تبریزی ص ۷۰۰)

در این پژوهش نیز سعی بر آن است که به برخی از جنبه‌های از خودبیگانگی، که صاحب‌نظران جامعه‌شناسی بدان توجه داشته‌اند، پرداخته شود و این مفاهیم در میان نمونه مورد مطالعه مورد سنجش قرار گیرد.

روش

در روش پژوهش حاضر، از روش بررسی (survey) استفاده شده است؛ جامعه آماری مورد مطالعه دانشجویان دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی و دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال هستند. افراد نمونه دانشجویان دختر و پسر ۱۸ تا ۲۵ سال هستند که در حال حاضر (۱۳۸۰) به تحصیل اشتغال دارند.

نمونه گیری (۳۳۶ نفر) از جمعیت مورد مطالعه، به نسبت دانشجویان و دانشگاه و به صورت تصادفی سیستماتیک (از میان دانشجویان در حال تحصیل در این دانشگاهها) و با استفاده از فرمول کوکران انجام شد.

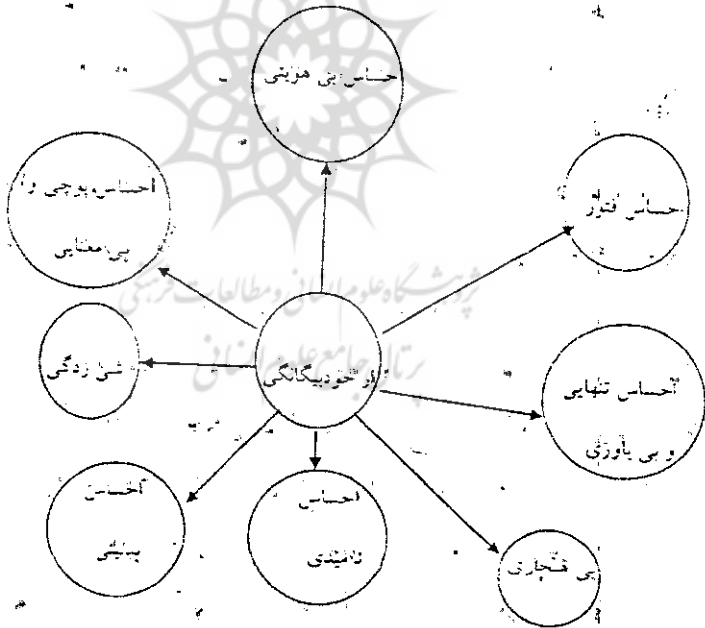
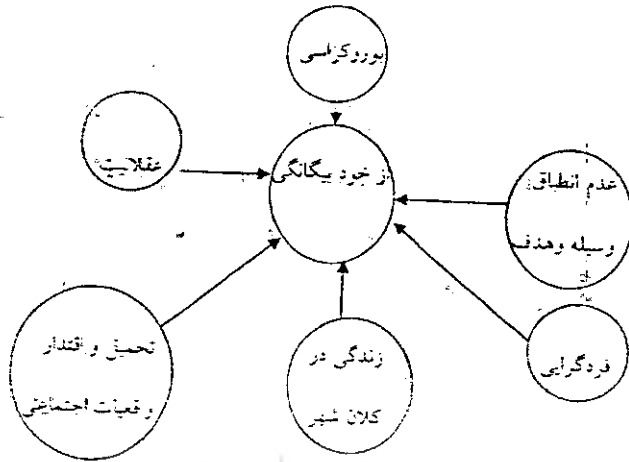
ابزار جمع آوری اطلاعات در این پژوهش، پرسشنامه است که جای ۹ سؤال مربوط به مشخصات پاسخگویان و ۳۰ گویه درباره عدم انطباق وسیله و هدف، بوروکراسی، عقلانیت، زندگی در کلان شهر، فردگرایی، تجمیل اقتدار واقعیات اجتماعی، و از خودبیگانگی است. این جنبه‌های از خودبیگانگی، که در نظریات صاحب نظران جامعه‌شناسی وجود دارد، در قالب مفاهیم قرار داده شده، برای هر کدام تعدادی گویه تنظیم شد و سپس در میان جامعه مورد مطالعه به سنجش گذاشته شدند.

گویه‌ها، با توجه به شاخص‌های مورد استفاده، در فرضیه‌ها مطرح گردیده و آن گویه‌هایی که ابعاد مختلف یک شاخص را می‌سنجیدند به صورت واحد درآمدند. همچنین ۱۷ گویه به صورت واحد درآمد و متغیر از خودبیگانگی را سنجیده است. قابلیت اعتماد طیف از خودبیگانگی، با استفاده از ضریب آلفا محاسبه شد که مقدار آلفا ($\alpha=0.81$)، نشان دهنده قابلیت اعتماد مناسب بین گویه‌هاست.

بنابراین، با توسل به نظریه مرتن در باب عدم انطباق وسیله و هدف، زمیل در باب زندگی در کلان شهر، ماکس وبر در باب بوروکراسی، مارکس در باب تجمیل واقعیات اجتماعی، زمیل در باب فردگرایی، و نظریه مانهایم در باب عقلانیت و بر اساس طیف پنج قسمتی لیکرت و با گزینه‌های "خیلی کم"، "کم"، "متوسط"، "زیاد" و "خیلی زیاد" گویه‌های مناسب در پرسشنامه تنظیم شد.

جمع آوری اطلاعات، در اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۸۰ و با توزیع مساوی پرسشنامه در دو دانشگاه انجام گرفت. پس از جمع آوری اطلاعات و استخراج اطلاعات، با استفاده از نرم افزار SPSS و با دستورهای Compute و Recode، متغیر از خودبیگانگی به صورت طیف سه قسمتی، "کم"، "متوسط" و "زیاد" درآمد است.

دیاگرام علی تحقیق، در نهایت به صورت زیر ترسیم گردید:



دیاگرام علی تحقیق

فرضیه‌های تحقیق عبارتند از:

- ۱- هر قدر میزان عدم انطباق وسیله و هدف بیشتر باشد از خودبیینگانگی بیشتر است؛
- ۲- بوروکراسی ناکارآمد باعث افزایش میزان از خودبیینگانگی می‌گردد؛
- ۳- عقلانیت باعث افزایش میزان از خودبیینگانگی می‌گردد؛
- ۴- زندگی در کلان شهر افزایش میزان از خودبیینگانگی را در پی دارد؛
- ۵- فردگرایی باعث افزایش میزان از خودبیینگانگی می‌گردد؛
- ۶- تحمیل و اقتدار واقعیات اجتماعی باعث افزایش میزان از خودبیینگانگی می‌گردد؛

تعاریف مفاهیم تحقیق :

از خودبیینگانگی: "حالتی که در آن آدمی خود را در کارش شکوفانی سازد بلکه خود را نفی می‌کند و به جای آنکه احساس خوشبختی کند احساس بدبختی می‌کند و توانایی‌های فکری و جسمی خود را آزادانه گسترش نمی‌دهد بلکه از نظر بدنی تحلیل می‌رود و به لحاظ فکری سرگردان می‌شود." (شایان مهر، ۱۳۷۷، ص ۵۸).

بیینگانگی: حالت کسی است که، بر اثر اوضاع و احوال گرداگردش (اوضاع مذهبی، اقتصادی و سیاسی) دیگر از خود اختیاری ندارد تا جایی که با او همچون یک شیء رفتار می‌شود و او بردهٔ اشیاء خاصی می‌شود. (ستوده، ۱۳۷۳)

بوروکراسی: "سازمان و تشکیلات ادارهٔ مؤسسات اجتماعی بر طبق برنامه‌های دولت برای به اجرا در آوردن اهداف حکومت است. سازمان و تشکیلات می‌تواند مبتنی بر نظر هاوسلایق افراد یا انگیزه‌های خصوصی آنان (علیه عقلانیت) عمل کند اما در هر حال، مؤسسه را جهت اهداف نهایی (حکومت) مدنظر داشته باشد." (ستوده، ص ۱۱۴)

عقلانیت: "به فراگردی اطلاق می‌شود که طی آن از مناسبترین و مؤثرترین وسایل برای دستیابی به هدفهای معین استفاده می‌شود. به اعتقاد وبر بدون توجه به احساسات [جامعه‌های جدید بر اساس عقلانیت ابزاری عمل می‌کنند." (شایان مهر،

(۱۳۷۹، ص ۴۲۴)

زندگی در کلان شهر: منظور زندگی در شهرهای بزرگ، به خصوص تهران، می‌باشد که دارای ویژگی‌های خاصی نظیر تراکم جمعیتی، آلودگی، گرانی و گمنامی افراد می‌باشد.

فردگرایی: این مفهوم ارتباط نزدیکی با مفهوم عقلانیت ابزاری دارد و در تحقیق حاضر، به نوعی عقلانیت اقتصادی و احساس بی‌ياوزی و تنهایی اشاره دارد. واقعیات اجتماعی: منظور نهادها، سازمان‌ها، آداب و رسوم و قوانینی است که ساخته و پرداخته خود بشر هستند اما دارای چنان اقتداری گشته‌اند که امکان تغییر در آن‌ها به وسیله نیروهای انسانی غیرممکن جلوه می‌کند.

در این تحقیق، برای تجزیه و تحلیل اطلاعات از آزمون‌های اسکور X^2 استفاده شده است. آزمون X^2 نمایش رابطه بین متغیرهاست. پس از اثبات معنی دار بودن رابطه بین متغیرها، جهت سنجش میزان همبستگی از ضریب توافق چوپروف استفاده شده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

در تحقیق حاضر، ۴۷ درصد از افراد نمونه مرد و ۵۳ درصد زن می‌باشند. در این تحقیق، افراد نمونه بین ۱۸ تا ۲۵ سال سن دارند. ۶/۸ درصد ۱۸ سال، ۹/۲ درصد ۱۹ سال، ۲۵/۶ درصد ۲۰ سال، ۱۶/۱ درصد ۲۱ سال، ۱۴/۶ درصد ۲۲ سال، ۹/۲ درصد ۲۳ سال، ۶/۵ درصد ۲۴ سال، و ۱۱/۹ درصد ۲۵ سال سن دارند. در جمعیت نمونه، ۱۰/۷ درصد متأهل و ۸۹/۳ مجرد می‌باشند. تعداد دانشجویان تهرانی ۲۶/۴ درصد و تعداد دانشجویان شهرستانی ۷۴/۶ درصد می‌باشد. با ادغام گویه‌های مورد نظر در پرسشنامه جهت سنجش میزان انطباق وسیله و هدف ۱۷/۹ درصد "کم"، ۸۱ درصد "متوسط" و ۱/۲ درصد "زیاد" پاسخ دادند. ۵۶/۸ درصد معتقدند که نظام بوروکراتیک ناکارآمد است و ۴۳/۲ درصد کارآمدی نظام بوروکراتیک را متوسط

می‌دانند و گزینه "زیاد" درصدی را به خود اختصاص نداده است. ۶۸/۵ درصد از افراد جمعیت نمونه معتقد به وجود "عقلانیت زیاد" در رفتار مردم می‌باشند و ۳۱/۵ درصد معتقد به "عقلانیت نسبی و متوسط" در رفتار مردم می‌باشند. گزینه "کم" درصدی را به خود اختصاص نداده است. افرادی که میزان فردگرایی و احساس بی‌یاوری و تنهایی را "زیاد" عنوان کرده‌اند ۳۶/۳ درصد، "متوسط" ۶۲/۸ درصد و "کم" ۹ درصد می‌باشند. ۱۰/۷ درصد میزان اقتدار واقعیات اجتماعی را زیاد می‌دانند. ۷۰/۲ درصد متوسط و ۱۹ درصد کم.

جدول ۱ توزیع افراد نمونه مورد مطالعه (دانشجویان) بر اساس میزان از خودبیگانگی را نشان می‌دهد.

جدول ۱- توزیع فراوانی نمونه بر اساس میزان از خودبیگانگی

میزان از خود بیگانگی	فراوانی	درصد
زیاد	۲۹	۸/۶
متوسط	۲۸۸	۸۵/۷
کم	۱۹	۵/۷
جمع	۳۳۶	۱۰۰

بر اساس داده‌های به دست آمده میزان از خودبیگانگی افراد نمونه چنین است: ۸/۶ درصد زیاد، ۸۵/۷ درصد متوسط و ۵/۷ درصد کم. جدول ۲ رابطه میزان عدم انطباق وسیله و هدف با از خودبیگانگی را نشان می‌دهد.

جدول ۲- رابطه میزان عدم انطباق وسیله و هدف با از خودبیگانگی

fj	از خودبیگانگی			عدم انطباق وسیله و هدف
	کم	متوسط	زیاد	
۶۰	۰	۴۲	۱۸	زیاد
۲۷۲	۱۹	۲۴۲	۱۱	متوسط
۴	۰	۴	۰	کم
۳۳۶	۱۹	۲۸۸	۲۹	fi

$$x^2_{ob} = ۴۵/۳۵$$

$$x^2_{ob} > x^2_{cr}$$

$$df = ۴$$

$$Pc = ۰/۲۵$$

$$x^2_{cr} = ۹/۴۹$$

بر اساس اطلاعات به دست آمده در سطح اعتماد ۹۵٪ و با درجه آزادی ۴، به دلیل بالا بودن رقم مشاهده شده ۴۵/۳۵ نسبت به رقم موجود در جدول $X^2(9/49)$ ، فرضیه فوق (وجود ارتباط معنی دار میان عدم انطباق وسیله و از خود بیگانگی) تأیید گردیده و با استفاده از ضریب همبستگی چوپروف، همبستگی میان آن دو ۰/۲۵ یعنی مستقیم و ضعیف می باشد.

جدول ۳ رابطه بوروکراسی ناکارآمد با میزان از خود بیگانگی را نشان می دهد:

جدول ۳- رابطه بوروکراسی ناکارآمد با میزان از خود بیگانگی

fj	از خود بیگانگی			بوروکراسی
	زیاد	متوسط کم	کم	
۱۹۱	۲۹	۱۵۶	۶	زیاد
۱۴۵	۰	۱۳۲	۱۳	متوسط و کم
۳۳۶	۲۹	۲۸۸	۱۹	fi

$$x^2_{ob} = 27/80$$

$$df = 2$$

$$x^2_{Cr} = 5/99$$

$$x^2_{ob} > x^2_{Cr}$$

$$Pc = 0/17$$

بر اساس اطلاعات به دست آمده در سطح اعتماد ۹۵٪ و با درجه آزادی ۲، به دلیل بالا بودن رقم مشاهده شده ۲۷/۸۰ نسبت به رقم موجود در جدول $X^2(5/99)$ ، فرضیه فوق تأیید گردیده و با استفاده از ضریب همبستگی چوپروف، این همبستگی ۰/۱۷ یعنی مستقیم و ضعیف می باشد.

جدول ۴ رابطه عقلانیت با میزان از خود بیگانگی را نشان می دهد.

جدول ۴- رابطه عقلانیت با میزان از خودبینگانی

fj	از خودبینگانی			عقلانیت
	کم	متوسط	زیاد	
۲۳۰	۶	۲۰۹	۲۳	زیاد
۱۰۶	۱۳	۸۷	۶	متوسط و کم
۳۳۶	۱۹	۲۸۸	۲۹	fi

$$x^2_{ob} = ۱۳/۷۸$$

$$df = ۲$$

$$x^2_{cr} = ۵/۹۹$$

$$x^2_{ob} > x^2_{cr}$$

$$Pc = ۰/۲۲$$

بر اساس اطلاعات به دست آمده در سطح اعتماد ۹۵٪ و با درجه آزادی ۲، به دلیل بالا بودن رقم مشاهده شده ۱۳/۸۷ نسبت به رقم موجود در جدول $(۵/۹۹) \times x^2$ ، فرضیه فوق تأیید گردیده و با استفاده از ضریب همبستگی چوپروف، همبستگی میان میزان عقلانیت و از خودبینگانی ۰/۲۲ یعنی مستقیم و ضعیف می باشد.

جدول ۵ رابطه زندگی در کلان شهر با میزان از خودبینگانی را نشان می دهد:

جدول ۵- رابطه زندگی در کلان شهر با میزان از خودبینگانی

fj	از خودبینگانی			زندگی در کلان شهر
	کم	متوسط	زیاد	
۱۷۶	۹	۱۴۴	۲۳	زندگی در تهران
۱۶۰	۱۰	۱۴۴	۶	زندگی در شهرستان
۳۳۶	۱۹	۲۸۸	۲۹	fi

$$x^2_{ob} = ۹/۲۷$$

$$df = ۲$$

$$x^2_{cr} = ۵/۹۹$$

$$x^2_{ob} > x^2_{cr}$$

$$Pc = ۰/۱۸$$

بر اساس اطلاعات به دست آمده در سطح اعتماد ۹۵٪ و با درجه آزادی ۲، به دلیل بالا بودن رقم مشاهده شده ۹/۲۷ نسبت به رقم موجود در جدول $X^2(5/99)$ ، فرضیه بالا تأیید گردید و با استفاده از ضریب همبستگی چوپروف، میزان همبستگی ۰/۱۸ یعنی مستقیم و ضعیف می باشد.

جدول ۶ رابطه میزان فردگرایی با از خود بیگانگی را نشان می دهد:

جدول ۶- رابطه میزان فردگرایی با از خود بیگانگی

fj	از خود بیگانگی			فردگرایی
	کم	متوسط	زیاد	
۱۲۲	۱۱	۹۶	۱۵	زیاد
۲۱۱	۸	۱۸۹	۱۴	متوسط
۳	۰	۳۰	۰	کم
۳۳۶	۱۹	۲۸۸	۲۹	fi

$$x^2_{ob} = ۸/۱۷$$

$$df = ۴$$

$$x^2_{cr} = ۹/۴۹$$

$$x^2_{ob} > x^2_{cr}$$

بر اساس اطلاعات به دست آمده در سطح اعتماد ۹۵٪ و با درجه آزادی ۴، به دلیل پایین بودن رقم مشاهده شده ۸/۱۷ نسبت به رقم موجود در جدول X^2 ، فرضیه فوق (=ارتباط معنادار میان فردگرایی و میزان از خود بیگانگی) تأیید نگردید. جدول ۷ رابطه میزان اقتدار واقعیات اجتماعی با از خود بیگانگی را نشان می دهد.

جدول ۷- رابطه میزان اقتدار واقعیات اجتماعی با از خود بیگانگی

fj	از خود بیگانگی			میزان اقتدار واقعیات اجتماعی
	کم	متوسط	زیاد	
۳۶	۰	۲۸	۸	زیاد
۲۳۶	۱۰	۲۰۵	۲۱	متوسط
۶۴	۹	۵۵	۰	کم
۳۳۶	۱۹	۲۸۸	۲۹	fi

$$x^2_{ob} = ۲۴/۴۲$$

$$df = ۴$$

$$x^2_{cr} = ۹/۴۹$$

$$x^2_{ob} > x^2_{cr}$$

$$Pc = ۰/۱۹$$

با توجه به اطلاعات به دست آمده در سطح اعتماد ۹۵٪ و با درجه آزادی ۴، به دلیل بالا

بودن رقم مشاهده شده $24/42$ نسبت به رقم موجود در جدول $X^2(9/49)$ ، فرضیه فوق تأیید گردید و با استفاده از ضریب همبستگی چوپروف، این همبستگی $0/19$ یعنی مستقیم و ضعیف می‌باشد.

نتایج

در این تحقیق، با توجه به چارچوب نظری شش فرضیه طراحی گردید و اطلاعات، پس از پردازش، توسط نرم افزار spss استخراج گردید که نتایج آن به شرح زیر می‌باشد:

فرضیه اول این بود که "هر قدر میزان عدم انطباق وسیله و هدف بیشتر باشد، از خودبیگانگی بیشتر است." این فرضیه براساس نظریهٔ مرتون مطرح شد و همان گونه که در چارچوب نظری آمد، به اعتقاد مرتون رفتار بیگانه گونه (alienated behavior) به وسیلهٔ صور خاصی از ساخت اجتماعی ساخته و تولید شده است. مرتون از اهداف (آرزوها، انتظارات و ارزشهای فرهنگی) و وسائل (جاده‌ها، راهها، و اسباب حصول به هدف) سخن می‌راند و معتقد است که اگر میان اهداف و وسایل رسیدن به آن اهداف انطباق وجود نداشته باشد، رفتار نابهنجار و البته بروز نخواهد نمود. در تحقیق حاضر، فرضیه فوق تأیید گردید؛ به عبارت دیگر، در جامعه آماری مورد مطالعه رابطهٔ معنی داری میان عدم انطباق وسیله و هدف و از خودبیگانگی اجتماعی وجود دارد و همبستگی میان آن دو "مستقیم و ضعیف" می‌باشد.

فرضیه دوم این بود که بوروکراسی ناکارآمد باعث افزایش متیزان از خودبیگانگی می‌گردد. فرضیه فوق از نظرات مانهایم و وبر گرفته شده است. به اعتقاد مانهایم، بوروکراتیزه شدن و عقلانی شدن زندگی اجتماعی در جامعه صنعتی تشدید شده است و لذا، دموکراسی و ارزشهای منتسب به آن به شدت تضعیف شده است. در چنین شرایطی، انسان، تحت تأثیر ساخت و روابط اجتماعی حاکم به موجودی بیگانه از خود مبدل گشته است. و بر نیز بر روابط و ضوابط قراردادی و نظم مفرط در اعمال انسانی،

بوروکراسی و عقلانیت، مفرط ناشی از آن تأکید کرده و این عوامل را از علل اساسی احساس بی‌قدرتی و از خودبیگانگی می‌داند. در جامعه آماری مورد مطالعه نیز این فرضیه تأیید گردید و مشخص شد که میان بوروکراسی ناکارآمد و میزان از خودبیگانگی رابطه معناداری وجود دارد و همبستگی میان این دو متغیر "مستقیم و ضعیف" می‌باشد. فرضیه سوم این بود که عقلانیت باعث افزایش میزان از خودبیگانگی می‌گردد. فرضیه فوق نیز از نظرات مانهایم و وبر استخراج شده است. عقلانیت یکی از مفاهیم کلیدی در نظرات وبر می‌باشد. به اعتقاد او، عقلانیت شدید از علل اساسی از خودبیگانگی می‌باشد و مانهایم نیز عقلانی شدن زندگی اجتماعی را از عوامل از خودبیگانگی می‌داند. در پژوهش حاضر نیز این فرضیه مورد سنجش قرار گرفت و ارتباط معنی‌دار میان این دو متغیر بر اساس آزمون X^2 تأیید گردید و همبستگی آن نیز "مستقیم و ضعیف" می‌باشد. فرضیه چهارم این بود که زندگی در کلان‌شهر افزایش میزان از خودبیگانگی را در پی دارد و فرضیه پنجم این بود که "فردگرایی باعث افزایش میزان از خودبیگانگی می‌شود. به اعتقاد زیمل، زندگی در کلان‌شهر و عقلانیت ناشی از آن و همچنین فردگرایی باعث افزایش میزان از خودبیگانگی می‌شود. فرضیه مربوط به زندگی در کلان‌شهر، در تحقیق حاضر نیز مورد تأیید قرار گرفت و افرادی که در تهران زندگی می‌کردند نسبت به افرادی که تا سنین جوانی در شهرستان زندگی کرده‌اند، به صورت معنی‌داری از میزان از خودبیگانگی بیشتری برخوردارند؛ اما فرضیه مربوط به فردگرایی و از خودبیگانگی، با توجه به اطلاعات به دست آمده در جامعه آماری این تحقیق مورد تأیید قرار نگرفت؛ یعنی ارتباط معنی‌داری میان فردگرایی و از خودبیگانگی وجود ندارد. البته این عدم تأیید شاید مربوط به ویژگی‌های فرهنگی جامعه مورد مطالعه باشد. بدین معنا، که افراد شاید براساس شاخص‌های دیگر از خودبیگانگی معیارهای لازم را دارا باشند. اما میان فردگرایی و از خودبیگانگی در جامعه آماری مورد مطالعه رابطه‌ای معنادار دیده نشد. فرضیه ششم این بود که "تحمیل و اقتدار واقعیات اجتماعی باعث افزایش میزان از

خودبینگانگی می‌گردد". فرضیه فوق نیز بر اساس نظرات وبر و مارکس طرح گردیده است. بر اساس نظرات مارکس و وبر، انسان، در جامعه مدنی نوعی احساس بی‌قدرتی دارد که نوعی از خودبینگانگی را دربردارد. به اعتقاد وبر، ساخته‌ها و محصولات که بشر خود آن‌ها را آفریده و خلق کرده است، به صورتی غیر قابل تغییر جلوه می‌نماید و او نیز بوروکراسی و عقلانیت شدید را موجد نوعی احساس بی‌قدرتی و از خودبینگانگی را می‌داند.

در تحقیق حاضر، نیز فرضیه فوق تأیید گردید و همبستگی میان این دو متغیر "مستقیم و ضعیف" می‌باشد.

در تحقیق حاضر، علاوه بر این فرضیات، متغیرهای دیگری نیز در ارتباط با از خودبینگانگی سنجیده شده است؛ اما رابطه معناداری دال بر وجود چنین ارتباطی یافت نشد.

پیشنهادات

در تحقیق حاضر، پدیده از خودبینگانگی در میان دانشجویان مورد بررسی قرار گرفت. از آنجا که دانشجویان سازندگان فردای جامعه و نیروی انسانی کارآمد و مؤثر در ارتقاء سطح تولید و پیوند نهاد علم (= دانشگاه) با نهادها و دستگاه‌های اجرایی محسوب می‌گردند، در برنامه‌ریزی اقتصادی اجتماعی برای اقشار و گروه‌های مختلف جامعه توجه ویژه به مسائل جوانان و دانشجویان حائز اهمیت است. این نیروی عظیم، چنانچه در شرایط و وضعیت مناسبی قرار داشته باشند و مسائل و مشکلات آموزشی، شغلی و اقتصادی آنان مدنظر قرار گیرد و زمینه‌های تحقق اهداف آنان از زندگی فراهم شود، در میزان کارایی آنان مؤثر بوده و آثار مفید خود را در دوره‌های بعدی به جا خواهد گذاشت.

در پژوهش حاضر، برخی از متغیرهای مرتبط با از خودبینگانگی اجتماعی مورد

سنجش قرارگرفت و همان‌گونه که مشاهده شد، از ۶ فرضیه مطرح شده، ۵ فرضیه مورد تأیید قرارگرفت؛ از آن جاکه کشور ما جوانترین جمعیت جهان را در خود جای داده است، لزوم برنامه‌ریزی و سیاستگذاری اصولی و مطلوب از سوی مسئولین امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. افزایش زمینه‌های مشارکت اجتماعی و همبستگی اجتماعی، کم کردن فاصله طبقاتی، افزایش امکانات تفریحی و ورزشی جهت گذراندن مطلوب اوقات فراغت، اشتغال زایی و به‌کارگیری نیروهای جوان و تحصیل کرده در جهت تصمیم‌گیری‌های مهم و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، آشنا کردن بیش از پیش جوانان و کودکان با گذشته و تاریخ و فرهنگ کشور، ترویج فرهنگ پویایی و نظم‌پذیری، ایجاد باور و اعتقاد به پیشرفت، قائل شدن حقوق شهروندی یکسان برای تمام افراد جامعه و شایسته‌سالاری - که نتیجه آن افزایش میزان رضایت از زندگی و شغل در افراد جامعه خواهد بود - می‌تواند در کاهش میزان از خودبیگانگی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی تأثیرگذار باشد و تبعات منفی آن را کم نماید. همچنین لزوم مطالعه و شناخت تمامی ابعاد و زمینه‌های از خودبیگانگی، برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی دقیق امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. از آن جاکه تحقیقات معدودی در این زمینه انجام شده است، پیشنهاد می‌گردد که بر روی سایر ابعاد این پدیده و در میان اقشار مختلف جامعه این تحقیقات انجام پذیرد تا درباره از خودبیگانگی در میان اقشار جامعه شناخت لازم به دست آید و زمینه‌های لازم جهت طراحی راهکارهای مناسب برای کاهش این پدیده در میان اقشار مختلف، به ویژه دانشجویان، صورت پذیرد.

منابع

- آرون ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. باقر پرهام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- بشیریه، حسین. جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: انتشارات نی، ۱۳۷۴.
- براندن، ناتانیل. انسان بدون خویش (روانشناسی از خودبیگانگی). ترجمه جمال هاشمی.

- براندن، ناتانیل. انسان بدون خویشتن (زوانشناسی از خود بیگانگی). ترجمه جمال هاشمی. تهران: انتشار، ۱۳۷۳.
- پیران، پرویز. "شهرنشینی شبان و نامگون در ایران". مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی. (شماره ۲۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷).
- توسلی، غلامعباس. نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۴.
- خوراسگانی، علیرضا. بیگانگی اجتماعی و بررسی موردی آن (پایان نامه کارشناسی ارشد). تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، ۷۲-۱۳۷۱.
- رستمی هوأورق، خسرو. بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر بیگانگی از کار (پایان نامه کارشناسی ارشد). تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران ۷۴-۱۳۷۳.
- ریتزن، جورج. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
- زیمل، جرج. کلان شهر و حیات ذهنی. ترجمه گیتی اعتماد. تهران: مطالعات شهری و منطقه‌ای (۱)، ۱۳۵۸.
- ستوده، هدایت اله. روانشناسی اجتماعی. تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۷۳.
- شایان مهر، علیرضا. دایره‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، کتاب اول. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷.
- شایان مهر، علیرضا. دایره‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، کتاب دوم. تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۹.
- شریعتی، علی. اسلام‌شناسی. [بی جا]. [بی تا]. [بی تا].
- ضالچی، محمد مهدی. جامعه‌شناسی معاصر. تهران: دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۱۳۵۲.
- فروم، اریک. جامعه سالم. ترجمه اکبر تبریزی. تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۶۰.
- قدیمی، مهدی. بررسی میزان بیگانگی از کار در ساختار نظام اداری ایران (پایان نامه دکتری جامعه‌شناسی). تهران: واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد، ۱۳۷۹.
- کریب، یان. نظریه‌های اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس. ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۸.
- گوویچ، ژرژ. دیالکتیک یا سیرجدالی و جامعه‌شناسی. ترجمه حسن قم. انتشار، ۱۳۷۸.
- گی، روشه. تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی. تهران: انتشارات نی، ۱۳۷۷.

محسنی تبریزی، علیرضا: "بیگانگی" نامه علوم اجتماعی، ج ۲ (شماره ۲، تابستان ۱۳۷۰).

Blauner, R. *Alienation and Freedom*. Chicago: University of Chicago Press, 1964.

Encyclopedia Britannica. <WWW.britannica.com, 1999-2000.>

Gousgounis, Nikos. "views of Alienation". <WWW.construct.haifa.ac.il/2001.>

Hinshelwood R.D. "Alienation: social relations and therapeutic relations".
<WWW.human-nature.com/2000.>

Kamenetsky, Mario. "Alienation: A Product of Consciousness evolution".
<WWW.construct.haifa.ac.il/copyright C 1996.>

Kanungo, R. *Work Alienation: An Integrative Approach*.
New York: Prager, 1982.

Ludz, Peter. *Alienation as a Concept in the Social Science*.
Paris, 1973.

Nettler, G.A *Miasure of Alienation*. ASR, 1956.

Seeman, M. on the Meaning of Alienation. ASR, 1959.

Seeman, Melvin and Arthur, Neal. "Organizational Powerlessness".
American Sociological Review, Vo125.No 1.USA, 1960.

Son, F.J. *Alienation*. New york, 1973.

Siebert, R. *Positevisn and Alienation*.

Toles, Young, Robert. "science, Alienation and oppresin".
<WWW.shef.uk/1990.>